

# نوشریعتی

# جمهوری



طرح: میروزه مظفری / آسمان آبی

سخنرانی محمدجواد غلامرضا کاشی، استاد علوم سیاسی در سمپوزیوم دوروزه «اکنون، ما و شریعتی»

## شریعتی و بازیابی جامعه

به مناسبت چهلمین یادمان دکتر علی شریعتی، نخستین روز از سمپوزیوم دوروزه «اکنون، ما و شریعتی» روز گذشته به همت بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی و انجمن اسلامی دانشجویان پیشروی دانشگاه تربیت مدرس در این دانشگاه و در قالب چهار پنل و یک میزگرد برگزار شد. در این شماره، چکیده‌ای از سخنرانی محمدجواد غلامرضا کاشی، هادی خانیکی، عباس منوچهری و سوسن شریعتی در نخستین روز از این سمپوزیوم را می‌خوانید. اما در ادامه این همایش، امروز، پنجشنبه، اساتید دیگری از جمله محمدامین قانع‌راد، یوسف اباذری، مقصود فراسنجو، حسین راغفر، هاشم آقاجری و همچنین سوسن، سارا و احسان شریعتی نیز در تالار حضور و سخنرانی خواهند داشت.

در بخشی از پنل اول نشست «اکنون، ما و شریعتی»، غلامرضا کاشی گفت: «وقتی که افراد در زندگی روزمره احساس می‌کنند جامعه، تاریخ، فرهنگ، نظام همبسته اخلاقی و نظام اعتماد عمومی استواری وجود دارد، در زندگی شخصی نیز احساس استواری، امکان‌پذیری زندگی اخلاقی و وحدت شخصیت می‌کنند؛ بنابراین زنده بودن و حیات داشتن جامعه در مخیله افراد، در نظام‌های گفتاری پشتوانه‌ای است برای استواری فردی و امکان‌پذیر بودن یک زندگی اخلاقی و خلاق.» کاشی با بیان این که حفظ این دوگانه در دنیای جدید کار آسانی نیست، ادامه داد: «به این معنا که شما بتوانید هم فردیت و حریم شخصی خود را حفظ کنید و هم مخیله‌تان مملو باشد از جامعه، تاریخ و موراث فرهنگی و اجتماعی. جامعه، در واقع، گام به گام در بستر تجربه‌های تاریخی خود می‌آموزد که میان این دو سازگاری برقرار کند و گرنه فرد در بدو امر، ترجیح می‌دهد یا احساس می‌کند که برای زنده بودن یا گسترش قلمرو فردی خود نیاز دارد جامعه را به محاق ببرد و جامعه وقتی که به صحنه می‌آید و قدرت دارد، تمایل دارد قلمروهای شخصی را تصرف کند و امکان انتخاب‌ها و خلاقیت فردی را به صفر برساند. به همین دلیل است که تنازع و کشمکش‌هایی بین این دو وجود دارد و فرض بر این است که در نهایت، روزی این‌ها به سازگاری برسند و از نظر هگل، آن روز، پایان تاریخ است؛ بنابراین ما همیشه در این بستر، در راهیم.» او با فرض گرفتن این که ما امروز در یکی

وقتی که افراد در زندگی روزمره احساس می‌کنند جامعه، تاریخ، فرهنگ، نظام همبسته اخلاقی و نظام اعتماد عمومی استواری وجود دارد، در زندگی شخصی نیز احساس استواری، امکان‌پذیری زندگی اخلاقی و وحدت شخصیت می‌کنند



### امکان اندیشه «نوشریعتی»

درباره زلزله اخیر در بخشی از کشور عزیزمان و گرفتاری‌های مردم خطه غرب کشور، بسیار شنیده ایم و در جریان جزئیات آن هم تا حد خوبی هستیم. یک وجه این اتفاق، ضایعات و مصیبت‌هایی است که ایجاد شده، اما یک وجه دیگر آن، همت، اخلاق و هنر به‌معنای فضیلت ایرانی را نشان داده که حتی دنیا را به تحسین و تعجب واداشته است؛ مشارکت و تلاش برای هر چه که آلام مردم مصیبت‌دیده را کاهش بدهد.

دکتر عباس منوچهری دبیر علمی همایش

در همین رابطه اسمی که می‌توان بر این کنش، فعالیت و عمل مردم گذاشت بین مفاهیمی که در فرهنگ و زبان ما شاید گویاتر از هر واژه‌ای باشد، ایثار است. من فکر کردم گفته‌ای از شریعتی را در باب ایثار که خیلی این‌جا مناسب دارد، بخوانم و بعد گزارش کمیته علمی را خدمت شما عرض کنم. در بین اخباری که ما شنیدیم، یک خبر این‌گونه بود که در سال ۶۹ بودجه‌ای برای کمک به بازسازی قصر شیرین که مردم آن شهر که در دوران جنگ تحمیلی مصیبت‌های زیادی دیده بودند تعیین شده بود. در همان سال که زلزله رودبار و منجیل اتفاق افتاد، مردم قصر شیرین تمام آن بودجه را به مردم رودبار و منجیل تقدیم کردند.

در همین رابطه و آن‌چه مردم ایران در روزهای اخیر از خودشان نشان دادند و جلوه ایثار بود، شریعتی این‌گونه می‌گوید: «ستون اساسی و عمود خیمه انسان بودن یا اخلاق -که همان شیوه خوب‌زیستن است- در یک کلمه ایثار است؛ کلمه‌ای که در هیچ زبانی وجود ندارد که با این کوتاهی و دقت، این قدر معنا را القا کند و ایثار یعنی انتخاب منافع و مصالح دیگری و دیگران بر منافع و مصالح خویش. ایثار عملی است در اوج اخلاق.»

ادامه در صفحه ۸

از این چاله‌های دوگانه افتاده ایم، گفت: «در روزگاری، افراد فکر کردند برای پیشبرد قلمروهای فردی باید حیات اجتماعی را به محاق ببرند، اما امروز با بحران‌های ناشی از این به محاق رفتن مواجه هستند. اگر امروز در جامعه می‌بینید جوانان زیادی احساس می‌کنند بر اعمال خود کنترل درونی ندارند و در نتیجه این فقدان کنترل درونی، احساس گسیختگی شخصیت، بی‌آفتی و بی‌آینده بودن می‌کنند، معلوم است ما با بحران به محاق رفتن حیات جمعی، تاریخی و فرهنگی در مخیله فردی و اجتماعی خود روبه‌رو هستیم. اگر در عرصه عمومی احساس می‌کنید اعتماد عمومی از دست رفته و با یک فساد دامن‌گستر مواجه هستید، اگر احساس می‌کنید که نهادهای اجتماعی در مخاطره فروریختن هستند و جامعه، احساس نمی‌کند که آینده‌ای برای او وجود دارد، این نشان می‌دهد ما به جد با خطر به محاق رفتن جامعه روبه‌رو هستیم و نیازمند آن هستیم که جامعه را بازیابیم. آنگاه به دلایلی که خواهیم گفت، هر دور که جامعه در بحران جامعه مقتدر و سرکوبگر فرد و بحران فردیتی که حیات اجتماعی خود را به فراموشی سپرده می‌افتد و هرگاه که بین این دو بحران گیر می‌کنیم، تا اطلاع ثانوی نیازمند میراث شریعتی هستیم، زیرا ایران دوران مدرن، در نهایت اگر روزی توانست به‌طور موقت تجربه‌ای از احیای حیات اجتماعی در مخیله فردی و برای تولید یک سوپزکتیویته خلاق سیاسی داشته باشد، میراث شریعتی است؛ بنابراین در این شرایط بحران، مجدداً نیازمند فراخوان آن کلام هستیم.» کاشی، با اشاره به این که بحث بازیابی جامعه، دور کیمی است، افزود: «فرض بر این است که جامعه در دوران جدید، به‌طور مرتب میان عرصه تشخیص فردی و حیات سامان یافته اجتماعی خود دچار اختلالات و از هم گسیختگی‌هایی می‌شود و نیازمند آن است که مجدداً آن را بازیابد، اما ما در جوامع پیرامونی، با یک بحران دیگر نیز مواجه هستیم؛ ما از این حیث که دنیای مدرن بر ما عارض شده و جهان جدید به‌طور طبیعی از دل مناسبات منجوشیده است، دچار دوگانگی دیگر هستیم، دوگانه سکونت در منزلگاه آرام و گرم سنت یا دنیای سازمان یافته و پشرفته جهان جدید. ما مرتباً بین این دو در نوسان هستیم.»

ادامه در صفحه ۸

### آینده سیاسی ایران با ترویج تفکر انتقادی در آموزش و پرورش

صفحه ۱۰



گفت‌وگو با پژوهشگر حوزه آموزش و عضو هیات‌مدیره کانون صنفی معلمان

### ضرورت دموکراسی اجتماعی درون‌زا در عصر نئولیبرالیسم

صفحه ۱۰



سخنرانی مجتبی مهدوی، در سمپوزیوم «اکنون، ما و شریعتی»

امکان اندیشه  
«نوشریعی»

اما گزارش کمیته علمی که بنده از طرف این کمیته و برگزار کنندگان خدمت شما ارائه می‌کنم: هر چند زمانه ما ظاهرًا، زمانه فراروی از کلان‌روایت‌ها و نیز نفی آرمان‌خواهی و آرمان‌هاست؛ یعنی زمانه جهانی شدن و یکسان‌سازی هویت‌ها و ذره‌ای شدن انسان‌ها و اصالت‌یافتن فایده و لذت است، اما کم نیستند آنانی که به دنبال معنا و نیکی در شیوه زیستن خویش هستند. این پدیده‌ای است که امروزه در بسیاری از نقاط جهان شاهد آن هستیم. ما همچنین در همین زمانه با همین مختصات و ویژگی‌ها، شاهد روند فرآیندها ترجمه آثار دکتر علی شریعی به زبان‌های مختلف و نیز انجام پژوهش‌های بسیار درباره افکار او هستیم؛ شاید همین بس باشد برای ضرورت فکری-تاریخی برگزاری همایش علمی شریعی. شریعی را می‌شود موضعی، مقطعی، جزیره‌ای، واژگونه یا به هر شکل نادرست دیگری خواند و به نام‌هایی نیز متهم کرد، چنان که می‌کنند، اما نمی‌توان منصف بود و با او همدل نبود حتی اگر با او همفکر نبود. شریعی با سخن و قلم خود، با مظاهر ظلم، ستم، فریب و بهره‌کشی مبارزه کرد و در پیمودن راه خویش، آرزوی حتی یک آه را بر دل شکنجه‌گران خود گذاشت. امروز نیز ظاهراً میراث و آثار او عرصه را بر کج‌فکران قلم بر دهل سست سر پرمدهایی که مهر ثروت‌اندوزان و عدالت‌گریزان را به دل دارند، سخت تنگ کرده است. اگر کلیت آثار، دغدغه‌ها، تلاش‌ها، رنج‌ها و امیدهای شریعی را ببینیم و بفهمیم، شاید بتوانیم بگوییم که او با چه مواجه بود، از چه رنج می‌برد، به چه چیزی و چه کسانی امید داشت، علیه که و چه عصیان کرده بود، از چه گریزان بود، به چه عشق می‌ورزید و چه پیام و فکری را برای مخاطبان خود داشت و اکنون ما چه نسبتی با آرا و افکار او می‌توانیم داشته باشیم. این همایش علمی و فرهنگی در واقع، برای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، تدارک شده است. برنامه‌ریزی‌های این همایش از حدود یک سال پیش انجام شد؛ بنابراین عنوان «اکنون ما و شریعی» برای گردهمایی انتخاب شد و نشست‌هایی برای تأمل در باب شرایط امکان اندیشه «نوشریعی» تدارک دیده شد. در همین جا از همه دوستانی که در این مدت برنامه‌ریزی و تدارک همایش، همدلانه تلاش و مشارکت کردند قدرانی می‌کنم؛ همچنین وظیفه خود می‌دانم از انجمن اسلامی پیشرو و شخص محترم ریاست دانشگاه تربیت مدرس، جناب آقای دکتر احمدی تشکر کنم.

اکنون،  
ما و  
شریعی

سخنرانی سوسن شریعی در همایش «اکنون، ما و شریعی»

چرایی تداوم نداشتن اجماع  
بر سر میراث شریعی

عکس: بهنام صدیقی/آسمان آبی

سوسن شریعی، سخن خود را با ذکر این نکته که گفت‌وگوی جامعه با شریعی سال‌هاست تداوم دارد، آغاز کرد و گفت: «این گفت‌وگو از سال‌های میانی دهه ۴۰ آغاز شد و تا امروز گرچه دستخوش قبض و بسط شده، ولی قطع نشده است و برای ادعای این تداوم، می‌توان به چاپ و تکثیر رسمی و غیررسمی آثار شریعی تا نقد و بررسی‌های ممتد آرای او، حضور مدام او بر سر در روزنامه‌ها، بازگشت مدام منتقدان به شریعی، آمار بالای پایان‌نامه‌ها و آثاری که حول و حوش اندیشه‌های او منتشر شده، ترجمه‌هایی که از تمام آثار او به زبان‌های مختلف صورت گرفته، کالایی شدن شریعی و تبدیل شدنش به طنز و موضع پر قبض و بسط قدرت‌های مختلف در برابر شریعی، همه و همه اشاره کرد.» او ادامه داد: «شریعی در این ۴۰ سال بین سوزهای ملی و در عین حال موجودیتی زیرزمینی در نوسان بوده و از چهره‌ای انقلابی به سمت چهره‌ای آکادمیک و از معلم شهادت تا عارف عاشق، رفت و برگشت داشته و هر مواجهه‌ای با او مواجهه‌ای غیرمترقبه بوده و ما را غافلگیر کرده است و با این حال هنوز هم بر سر میراثش، اجماعی وجود ندارد، چه در زمانی که متهم می‌شود و چه زمانی که بخشوده شده است.» او با بیان این سوال که چرا شریعی همچون تفکر و یک افق فکری و چشم‌انداز تداوم داشته و پا به پای ما آمده است؟ و آیا این به دلیل تفکری است که پارادوکسیکال نام گرفته یا به دلیل پارادوکس‌هایی است که خود جامعه ایران دچار آن است؟ به سخن خود شریعی را جاع داد که تناقض موقعیتی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. او ادامه داد: «شاید دلیل اصلی بقای شریعی، تشخیص آگاهانه و زیست هم‌زمان بزنگاه‌های تراژیک دوران است؛ البته درک شریعی از زمانه‌اش تخته‌بند زمانه خود نیست، او خود را به مثابه یک تفکر یا پروژه، مدام بر سر در تقاطع‌ها تعریف کرده است. تقاطع خویشتن

و اجتماع، تقاطع تاریخ و تقویم، تقاطع فرهنگ و جامعه و تقاطع سه نوع زمان. اول زمان کند فرهنگ، مذهب، دین و تمدن، دوم زمان سریع‌تر امر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و سوم و مهم‌تر از همه زمان کوتاه‌مدت و همین‌جایی و هم‌اکنونی قرن بیستم؛ بنابراین او بر کیر کردن در این سه لایه زمانی تأکید می‌کند و برای همین برای طرح‌اندازی پروژه خود هم سراغ خویشتن تاریخی خود که ترکیبی از ملیت و مذهب است می‌رود و از ضرورت زفرم و اصلاح دینی سخن می‌گوید و هم مجبور است که اکنون خود را به پرسش بگیرد و بر ضرورت چند الگویی کردن مدرنیته موجود تأکید کند.» او در ادامه اشاره کرد: «همه تلاش شریعی، حفظ تعادل در میان موقعیت‌های درهم‌تنیده و متحرک است. او با شناسایی و تأکید بر تفاوت‌هایی که امروز روبروی هم صف کشیده‌اند، می‌کوشد موقعیت‌های ناظر بر یکدیگر بسازد تا بتواند از جهانی که ما را یاد دست‌خوش تک‌الگویی و متحدالشکل‌سازی می‌کند یا محکوم به تکه‌پارگی است نجات دهد.»

او با ذکر این نکته که روش شریعی در شکل‌اندیشه‌ورزی او حائز اهمیت است گفت: «یک وجه روش او صرف توأمان زمان‌هاست. در عین حال دومین مشخصه روش او در کنار هم نشانیدن منابع معرفتی و فرهنگی متعدد است. شریعی چند منبعی است. سومین مشخصه روش او این است که او عابر مرزهاست. او مرزهای حوزه‌های مختلف معرفت، فلسفه و اجتماع را نادیده می‌گیرد و به همین دلیل، خود را بیرون از سیستم‌ها و انوریته‌های معرفتی می‌بیند تا بتواند نقش منتقد ناظر را ایفا کند و سنتز صورت دهد.» او در

شریعی در این ۴۰ سال  
بین سوزهای ملی و در  
عین حال موجودیتی  
زیرزمینی در نوسان  
بوده و از چهره‌ای  
انقلابی به سمت  
چهره‌ای آکادمیک و از  
معلم شهادت تا عارف  
عاشق، رفت و برگشت  
داشته است

ادامه از صفحه ۷

## شریعی و بازیابی جامعه

روشنگری و حتی لایه‌های عام‌گرایی و اسلام‌گرایی او درون نوعی از خوانش شیعی‌گری او محبوس شد، اما بعد از انقلاب، نظامی استقرار پیدا کرد که مدعا و دستگاه مشروعیت‌سازش این بود که آن خانه امن خود را درون سنت می‌سازد و ما امروز بعد از ۴۰ سال دستخوش یک بحران تازه شده‌ایم آن هم احساس بیگانگی در خانه خویشتن است. اگر در گذشته احساس بیگانگی در خانه غیر می‌کردیم امروز احساس بیگانگی در خانه خویشتن می‌کنیم. نمی‌دانیم با اسلام و ارزش‌های شیعی چگونه زندگی کنیم، معنویت خود را چه کنیم، عرصه خلاقیت‌های شخصی خود را به کجا ببریم و ارزش‌های جمعی را چگونه پایدار کنیم.»

کاشی با تأکید بر این نکته که در مقابل چنین روایتی، الگوهایی از دهه ۷۰ به بعد پدید آمدند که اساساً سعی کردند جامعه را به محاق ببرند و هر چه بیشتر با ترویج نوعی گفتارهای تمیزه کردن جامعه، از قلمرو آزادی‌های فردی حراست کنند، افزود: «و این در واقع، چاله دومی بود که امروز جامعه ایرانی آن را به منزله الگویی از مقاومت اختیار کرد، اما امروز با وضعیتی مواجهیم که نه امکان اعمال قدرت در جامعه وجود دارد یعنی دستگاه‌های سازمان‌دهنده این جامعه قادر نیستند اراده خود را اعمال کنند و احساس می‌کنند جامعه را از دست داده‌اند و باید به اقلیتی اتکا کنند. در مقابل نیز با جامعه‌ای مواجه هستیم که خود را از دست داده؛ نه قدرت مقاومت دارد و نه قدرت پیدا کردن هیچ بدیلی برای وضع موجود؛ هیچ آرمانی را در مقابل خود نمی‌بیند و بار سنگین این از دست‌رفتنی، قبل از هر چیز بر دوش همان فرد فردی است که فکر می‌کند در پرتو این نظم‌های گفتاری آزاد می‌شود، میدان‌های تازه‌ای می‌یابد و قلمروهایی برای آزادی خویشتن پیدا می‌کند، اما امروز نه آزاد است و نه در جامعه‌ای عادلانه زندگی می‌کند، نه به خود اعتماد دارد، نه بهره‌مند از یک وحدت شخصی قابل اعتماد برای زندگی خصوصی خود است؛ بنابراین گمان من

ادامه گفت: «شریعی در سعی میان خود و دیگری، غرب و شرق و سنت و مدرنیته است که خود را تعریف می‌کند و دعوت می‌کند که همه چیز را باید از سر گرفت و شعار آخرین او آزادی‌سازی عدالت از زندان سوسیالیسم دولتی و دموکراسی از زندان سرمایه‌داری و حیثیت‌بخشی به معنا در جهان افسون‌زدایی شده و آزادی‌سازی کلام دینی است. او بر اساس فهم انضمامی و میدانی از دوران است که طرح‌اندازی می‌کند و تداوم می‌یابد.» او در پاسخ به این که چرا اجماعی بر سر شریعی وجود ندارد، اشاره کرد: «پروژه و تفکر شریعی مفهوم‌سازی و طراحی نسبت‌های آلترناتیو میان موقعیت‌های چندگانه و پارادوکسیکال بوده که دوران ما در سطح بومی و جهانی دچار آن است... البته این گشودن جبهه‌های متعدد بی‌تردید تداوم شریعی را تضمین کرده ولی او را دستخوش خوانش‌های متضاد نیز کرده که هم به صف‌آرایی‌های نظری غربی منجر شده و هم تجربیات زیستی و سیاسی متفاوتی را در برابر غرب، قدرت و سنت در پی داشته است.» او بیان کرد: «همنشینی مستدام و رابطه فعال و دموکراتیک با خوانندگان خود باعث شده شریعی به یکی از چهره‌های تأثیرگذار در پروسه دموکراسی‌خواهی در ایران تبدیل شود چون این پتانسیل موجود در متن است که امکان مشارکت را به خواننده می‌دهد و خواننده خود را در آینده می‌بیند و گرچه تفسیر به رأی می‌کند ولی شریعی معلم‌وار و پدران به او کمک می‌کند تا به خود نگاه کند و خود را نقد کند و بتواند از خود عبور کند.» او ادامه داد: «شریعی در این سال‌ها هم دماسنج اجتماعی بوده و هم دماسنج روشنفکری و هم دماسنج سیاسی؛ از همین رو میراث او را تنها نمی‌توان به تجربه انقلاب ایران محدود کرد چون شریعی همچنان خالق تجربیات و موقعیات جدید مدنی بوده است.» او در پایان نتیجه‌گیری کرد: «شریعی در موقعیت متکثری که داشته، تداوم پیدا کرده و این به آن معنا نیست که در این هزارپارگی تفسیرها و انفجار خوانش‌ها از میراث او نتوانیم از یک حلقه سخت سخن بگوییم و در نسبت او با زمانه خود نیندیشیم.»



سخنرانی دکتر هادی خانیکی در سمپوزیوم علمی «اکنون، ما و شریعتی»

# شریعتی به مثابه میدان گفت‌وگویی میان دانشگاه، فرهنگ و جامعه

این نشست قرار بود که در سالگرد شهادت دکتر شریعتی باشد، اما به تاخیر افتاد و اینک در ایام سالگرد تولد ایشان گرد هم جمع شده ایم، این موضوع شاید خود معنای دیگری هم برای نوزایی و زاینده‌گی داشته باشد. عنوان بحث من، «امکان و امتناع باز آفرینی منطق و کنش دیالوژیک» یا گفت‌وگویی است. در واقع من به وجه دیگری از موضوع آزادی و دموکراسی - که جزء گم‌شده‌های دوران ماست - می‌اندیشم. اکنون به پرسشی که باید پاسخ بگویم این است که آیا شریعتی - یعنی اندیشه و تجربه او - داشته‌ای برای اکنون ما دارد؟ در جامعه‌ای که به دشواری با هم حرف می‌زنند؛ از مبانی، الزامات و مهارت‌های لازم برای گفت‌وگو به‌درستی برخوردار نیستند، سوءظن و سوءتفاهم معمولاً فهم بسیاری از مسائل روزمره جامعه را هم حتی دشوار می‌کند؛ زود از سنت‌ها و میراث گذشته خودشان می‌گذرند و تا نوبی به بازار می‌آید کهنه را دل‌آز می‌بینند؛ نمی‌دانند یا نمی‌توانند با دیگری غیر از خود گفت‌وگو کنند، متفکران و روشنفکران آن معمولاً زبان غالب‌شان، زبان نقد، تخطئه و حتی دشنام به دیگری و میراث‌های متفکران دیگر است و به‌طور خلاصه در زمینه و زمانه‌ای که اهالی فکر آن یا غافل از احوال دل‌خویشتن هستند و یا به درد دیگران و درد جامعه خودشان کمتر می‌پردازند. چون ما امروز در این نشست «اکنون، ما و شریعتی» برای این جمع نشدیم که فقط از او دفاع کنیم، ما و کلای تسخیری شریعتی نیستیم که از او در این دادگاه‌هایی که تشکیل می‌شود و همیشه متهم است به دفاع از او بپردازیم. ما آمدیم بگویم که ۴۰ سال بعد از او با چه مسائلی مواجه هستیم و آیا می‌توانیم از میراث او برای امروز خودمان اندوخته‌ای داشته باشیم؟

به عبارت دیگر همان طوری که دکتر مهدوی اشاره کردند، آیا می‌توانیم با این نیازهای جدید با این خوانش جدید، باز آدھایی بر اندیشه و تجربه شریعتی داشته باشیم و به عبارت دیگر، راهی را که او آغاز کرده بود، در این زمان ادامه بدهیم؟ بحث من بیشتر ورود به این مجموعه پرسش‌هاست؛ البته در جای دیگری حدود دوسال پیش در همایش بین‌المللی شریعتی و آینده علوم انسانی - که دقیقاً در آذر سال ۹۴ برگزار شد - در آن جابه‌مبانی و مؤلفه‌های گفت‌وگو در ارتباط با اندیشه و تجربه شریعتی پرداختم. امروز صحبت من در ادامه سخنان گذشته‌ام است، اما نمی‌خواهم به آن برگردم و فقط رجوع مختصری به آن می‌کنم برای این که بگویم ما با یک شریعتی در تخیل صحبت نمی‌کنیم، بلکه از شریعتی‌ای که در واقعیت و جامعه ما ظهور و بروز پیدا کرد و اثر گذاشت و من در جاهای مختلف گفته‌ام، خود را مدیون و مهربان اندیشه و تجربه او می‌دانم، صحبت می‌کنم و اگر زبان من در خیلی از جاها به ستایش از شریعتی به سخن می‌آید، به دلیل آن است که اثر او را در نسل خودم و جامعه خودم دیدم؛ این است که اکنون تنها به بعضی از مؤلفه‌های گفت‌وگویی یعنی امکان گفت‌وگو در تفکر و تجربه شخص شریعتی اشاره می‌کنم و بعد به امروزمان می‌رسم. مهم‌ترین مفاهیم اساسی که در تفکر و تجربه شریعتی وجود دارد، این است که اساساً گفت‌وگو در فکر او و منشی او موضوعیت دارد. اگر گفت‌وگو را از مجموعه آثار شریعتی بگیریم به نظر من چیزی باقی نمی‌ماند. نکته دیگر این است که گفت‌وگو او در جهان واقعی و با مخاطبان واقعی است؛ با خودش سخن می‌گوید با دیگری‌های مختلف از خویشانش، دوستانش، نزدیکانش و... سخن می‌گوید، با تاریخ سخن می‌گوید، با خدا سخن می‌گوید، با بیرون ایستادگان از نظم رسمی سخن می‌گوید؛ همان گونه که با بردگان مصری صحبت می‌کند و به تعبیر خودش با «مخاطبان آشنا» سخن می‌گوید. علاوه بر موضوعیت گفته، مقید به زبان گفت‌وگو و کاربردهای زبانی گفت‌وگوست. گفت‌وگویی او غیر رسمی است؛ گفت‌وگوهایش با زبان طنز و گشوده است، زبانی است که بقیه را در موقعیت‌های رسمی و ناشنوا فراری نمی‌دهد، گفت‌وگوهایش استعاری، را آلود و رمز آلود است، گفت‌وگوهایش هنری است، گفت‌وگوهایش تاریخی است. این‌ها ویژگی‌های زبانی مهمی است که امکان گفت‌وگو را در

ادبیات شریعتی نشان می‌دهد. نکته سوم این است که مکان‌های گفت‌وگو را هم به‌درستی انتخاب می‌کند؛ مکانی مثل حسینیه ارشاد، دانشگاه‌ها، محفل‌ها و نشست‌های مختلف. ویژگی همه آن‌ها این است که در مرز می‌ایستند. این مکان‌ها همه مرزی هستند. در جای دیگری گفته‌ام که حسینیه ارشاد نه به‌تنهایی دانشگاه است، نه به‌تنهایی مسجد است، نه به‌تنهایی سالن سخنرانی است، نه به‌تنهایی خانه‌های تیمی و مبارزاتی است بلکه همه این‌ها را به‌گونه‌ای در برمی‌گیرد. به این ترتیب چون شریعتی می‌تواند مخاطبان فرازمانی، تاریخ‌مند و فراطبقاتی را انتخاب کند و هدف دارد در گفت‌وگوهایش و این گفت‌وگوها، سرگردان و برای دلخوشی نیست، گفت‌وگوهایی است که به تعبیر خودش و با برداشتی که از مذهب دارد در ادامه یادآوری است - ذکر است - و تلاش می‌کند مخاطب را به زبان بیابرد یعنی با مخاطب منفعل سروکار ندارد و او را فعال می‌کند و شیوه گفت‌وگویی او این است که مخاطب گفت‌وگو را در میدان فکر سرگردان نمی‌گذارد. شاید تفاوت شریعتی با بسیاری از روشنفکران و مصلحان دیگر این است که کسی که با شریعتی می‌اندیشد و جلو می‌آید چیزی درون او زوال پیدا می‌کند و چیزی در او شکل می‌گیرد؛ اگر تشیع صفوی نقد می‌شود، در برابرش تشیع علوی ترسیم می‌شود و به این دلیل سرگردان نیست. همه چیز تخریب می‌شود بعد چیزی هم ساخته می‌شود. به‌طور خلاصه می‌خواهم بگویم که شریعتی‌ای که وقوع پیدا کرد و شکل گرفت و ۴۰ سال پیش از دنیا رفت، کسی است که در تقاطع میدان‌ها قرار گرفته است. میدان‌ها به معنای ساحت‌ها و تعبیر بوردیویی از این کلمه، یعنی در تقاطع بین دانشگاه، فرهنگ و جامعه است. به این ترتیب ما با یک شریعتی واقعی طرف هستیم، حال از آن شریعتی واقعی و تاریخی می‌خواهیم بگویم که در اکنون ما، شریعتی کجا می‌تواند قرار بگیرد؟ همان طوری که دوستان ما، ماه‌ها سر این که چه باید بکنیم، نشستند و گفت‌وگو کردند. بحث بر سر رویکرد یا پروژه‌ای بود به‌نام «نوشریعتی»؛ یعنی شریعتی‌ای که ما می‌خواهیم در این زمان بخوانیم، نه شریعتی‌ای هست که می‌خواهیم بسازیم، نه شریعتی‌ای هست که می‌خواهیم در تاریخ منجمدش کنیم. این جاست که من باید بگویم که این بازخوانی ما با نگاه به آن شریعتی واقعی و دنیای او ممکن است. منظومه فکری‌ای که شریعتی می‌سازد با گفت‌وگوهای مسلط و مسائل زمانه خودش پیوند دارد.

ولی این‌جا ما با دو سوال روبرو هستیم؛ آیا شریعتی متصلب و فرو بسته در اندیشه زمانه خودش است؟ همان جوری که بعضی‌ها برای دفاع از شریعتی، مرتب همین حرف را مطرح می‌کنند که باید زمانه شریعتی را شناخت و این حرف‌هایش در پاسخ به زمانه خودش است. یعنی بعد از زمانه خودش، چیزی ندارد و فعلاً ما فقط می‌توانیم نقش و کیل مدافع تسخیری را داشته باشیم و بگویم ببخشید وقتی شریعتی این حرف‌ها را می‌زد، اینقدر جامعه و زمانه ما این حرف‌ها را نمی‌دانست و نمی‌فهمید. به‌ر حال معمولاً منظومه‌های فکری محاطاند در گفت‌وگوهای مسلط و مسائل زمانه خودشان. اما مدعای من این است که اولاً منظومه‌هایی هستند که قدرت فرارفتن از محدودیت‌های زمانی و مکانی در یک مقطع خاص را دارند. ثانیاً این توانایی بیشتر از منطق و کنش گفت‌وگویی یا ظرفیت‌های دیالوژیک آن‌ها نشئت می‌گیرد. ثالثاً شریعتی و پروژه «نوشریعتی» مشخصاً این است که با این رویکرد به شریعتی نگاه می‌کند. یعنی در حقیقت منظومه فکری شریعتی از محدودیت‌های زمانی و مکانی خودش به چند دلیل، فراتر می‌رود. یکی این‌که منطق و کنش گفت‌وگویی وجود دارد. من این منطق و کنش را در برابر هم می‌آورم. منطق کاری است که به‌خصوص دوستان جوان ما عمدتاً می‌توانند با تحقیقی که در آثار شریعتی دارند، به دست بیآورند. اما کنش را من تأکید دارم که به خاطر نوع مواجهه‌ای است که شریعتی با دیگران دارد. من خودم وقتی در ۱۸ سالگی شریعتی را دیدم بیش از دو ساعت وقت گذاشت و با من صحبت کرد. من در

عکس: موسی هاشم‌زاده/آسمان آبی

مواجهه با شریعتی احساس می‌کردم که طرف گفت‌وگو هستم. اکنون که در سن ۶۵ سالگی، در خیلی از جاها با روشنفکران دوران خودمان که مواجهه می‌شوم، می‌بینم که هنوز طرف گفت‌وگو نیستم و هنوز «نگه کردن عاقل اندر سقیه» را می‌بینم که اگر من در حوزه علوم اجتماعی هستم و او در حوزه دیگر، می‌گوید که شما نمی‌دانید.

این تجربه شریعتی که جوانان و بسیاری از افراد دیگر را به زبان آورد، کم‌تر از منطق گفت‌وگویی او نیست. نکته دوم این است که در عین حالی که در دوران شریعتی صفت‌بندی‌های متصلب ایدئولوژیک وجود دارد و آن‌ها همه وجه مونولوگ دارند، چه اندیشه‌های سنتی و چه اندیشه‌های مدرن، چه اندیشه‌های سیاسی و چه غیر سیاسی، ما می‌بینیم که در برابر فروبستگی و متصلب ایدئولوژی‌ها، شریعتی را چه مشخصاً روی ایدئولوژی‌ها تکیه دارد، او وجه دیالوژیک ایدئولوژی خودش را مطرح می‌کند و به عبارت دیگر همیشه مواجه است با پرسش‌واره‌ها. به نظر من چهار خصوصیت مهم است که ما در این دوران می‌توانیم با آن به بازسازی اندیشه شریعتی، ببندیشیم. اول این که میراث فکری شریعتی یک میراث تک منبعی نیست. گرچه شریعتی مذهبی است و مقید به مذهب، اما هرگز در کش از اسلام به‌صورت یک منظومه خودبسنده نیست. به خاطر همین است که می‌بینیم از منابعی که کمک می‌کند به تقویت بنیادهای فکری اسلامی او، استفاده می‌کند. حتی بخش‌های مهم کارهای او از غرب گرفته شده است، مثل آن چیزی که در مورد سلمان است. دلیل دیگر بر این که تک منبعی نیست این است که قائل به یک دیالوگ بی‌پایان بین سنت اسلامی، سنت ایرانی، سنت غربی و اندیشه چپ، است. این چهار سنت، سنت‌های دوران شریعتی بود. ممکن است که اکنون به جای این چهار سنت، سنت‌های دیگری باشند، اما در واقع سنت‌هایی که او به آن‌ها وفادار بود، این‌ها بودند. خصوصیت دومی که صفت دیالوژیک یا گفت‌وگویی شریعتی در آن هست و ما امروز می‌توانیم به آن ببندیشیم قدرت رقابت و هم‌نشینی با سنت‌های فکری گوناگون است. ببینید این جمله شریعتی ساده نیست که از یک دشمن در عرصه سیاست صحبت می‌کند و از یک رقیب در عالم تفکر. یعنی او در زمان خودش از امپریالیسم به‌عنوان دشمن و از مارکسیسم به‌عنوان رقیب نام می‌برد. این‌که سنت‌های فکری به‌عنوان رقیبند یعنی دوگانه‌های دوست و دشمن در تفکر برای شریعتی، شکل نمی‌گیرد. و منظومه‌های فکری را رقیب در نظر می‌گیرد و دائم با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند. خصوصیت سوم، محدود نکردن خودش به مخاطب صرفاً متدین است. مخاطب او دین‌دارها هستند، مارکسیست‌ها هستند، لائیک‌ها هستند، حتی در بازسازی فکر دینی از آن‌ها بهره می‌گیرد و همان‌طور که در پنل قبلی دکتر کاشی هم اشاره کردند، وقتی که به عاشورا می‌پردازد شاید سخنش برای غیر مسلمان‌ها هم همان قدر یا حتی بیشتر از مسلمان‌ها فهمیده می‌شود.

به عبارت دیگر از غیرت‌گذاری در عالم تفکر بهره‌بردار. خصوصیت چهارم ایجاد گفت‌وگو بین سه قلمروی آزادی، برابری و عرفان است. این سه مفهوم گرچه اکنون نیازمندی‌مان به آن‌ها را حس می‌کنیم ولی اگر برگردیم به دوران شریعتی، هر یک از این‌ها هم در یک اردوگاهی از همان اردوگاه‌های متصلب و فرو بسته اسیر بودند. آزادی، بیشتر در اردوگاه لیبرالیسم قرار دارد، برابری، در اردوگاه مارکسیسم و عرفان، در اردوگاه صوفی‌گری. اما شریعتی در واقع می‌تواند آزادی را از لیبرالیسم، برابری را از مارکسیسم و عرفان را از صوفی‌گری غیرسیاسی، رها بکند. در واقع می‌توان گفت که سوزده حاصل از تفکر شریعتی، سوزده‌ای هست متفاوت از هر یک از این‌ها. من اگر بخواهم تجربه‌ای از نسل انقلابی در آن دوران بگویم این است که سوزده حاصل از تفکر شریعتی با کادری‌های ایدئولوژیک و انقلابی و سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ متفاوت است. او از سوزده‌های محدود به نقش و کنش سیاسی، فراتر می‌رود. وقتی که باب کوپریات را در کنار اجتماعات و اسلامیات باز می‌کند در واقع سوزده تماماً سیاسی شده و منظومه‌های تک بعدی ایدئولوژیک را به سوزده‌های چند بعدی تبدیل می‌کند. نتیجه‌گیری که دارم، این است که ما امروز به آفرینش الگوی روشنفکری و کنشگری دیالوژیک بر پایه باز آفرینی مؤلفه‌های پیش گفته شریعتی، نیاز داریم. باید و می‌توانیم اهتمام بوزیریم به گفت‌وگو بر سر مسائل مردم، رنج‌های مردم در عین جست‌وجو برای کشف حقیقت. یعنی اگر خواسته باشیم تعبیر متعارف را بگویم این است که در عین جست‌وجو برای رازدانی می‌توانیم به کنشگری سیاسی هم اقدام بکنیم. چون اگر مسئله جامعه و مسئله مردم، موضوع گفت‌وگو می‌ماند، این می‌شود گفت‌وگو‌هایی بی‌درد و بی‌حاصل و خسته‌کننده برای جامعه. نتیجه سوم این است که گفت‌وگو را به‌عنوان پروژه مسبق به تصدیق اجتماعی یعنی به رسمیت‌شناختن طرفین گفت‌وگو در نظر بگیریم و به تعبیر موفر از آنتاگونیسم به آگویسیسم برسیم. به جای دشمن به مخالف فکر کنیم و با مخالفان گفت‌وگو کنیم. و نتیجه چهارم این که به افق‌ها، رویکردها و تجربه‌های جدید گفت‌وگو توجه کنیم. این‌جا بحثی است که به کمک متفکران این دوران ما، در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فلسفی، سیاسی و نظایر این‌ها، می‌شود ما را با به عبارت دیگر اضافه‌هایی به اندیشه و تجربه گفت‌وگویی شریعتی افزود. یعنی از این مرکزیت‌گرایی‌ها و مونولوگ‌ها بروریم به سمت التزام به مبانی و ضرورت‌های دیالوگ. تأکید می‌کنم که دیالوگ فقط سخن گفتن در جریان یا دو فرد با همدیگر نیست. «دیا» یعنی جریان گفت‌وگو مهم است و این که طرفین در موقعیت برابر قرار بگیرند و حتی ارتقا پیدا کنند. این سطح گفت‌وگو موضوع جدیدی است که امروز فیلسوفان میان‌فرهنگی به آن تحت عنوان پلی‌لوگ یا گفت‌وگوهای چندجانبه میان فرهنگی می‌پردازند و فیلسوفانی مانند وینر آن را مطرح می‌کنند. در واقع هدف این است که الگو‌هایی برای تعامل و فهم متقابل بر اساس مشارکت هم‌زمان چند جریان و چند ساحت فکری بیابیم و در واقع مسئله زمان ما این است که قدرت شنیدن، دیدن و توانش ارتباطی را برای بازیابی و باز آفرینی هم خود و هم دیگری پیدا بکنیم و قبول کنیم تفاوت‌های تقلیل‌ناپذیر در جهان را ولی بر بازیابی خود، تکیه بکنیم. اگر من بخواهم صحبت خودم را خیلی خلاصه بکنم، شریعتی خیلی تلاش می‌کرد که قدرت شنیدن و دیدن را بالا ببرد. ما امروز از آن برای بالای بردن قدرت شنیدن و دیدن خودمان، استفاده کنیم. به قول مولوی: «آدمی فریه شود از راه گوش / جانور فریه شود از حلق و نوش / گوش بگشا، لب فرو بند و منال / هفته‌هفته، ماه ماه و سال سال / صوت عادت کن که از یک گفت‌وگ / می‌شود زنا رن این تحت الحنک».

## ضرورت دموکراسی اجتماعی درون‌زا در عصر نئولیبرالیسم

مجتبی مهدوی در پاسخ به این پرسش که آیا آموزه‌های شریعتی به یاری دوستان آزادی و آزادیخواهان خواهد آمد؟ گفت: «شریعتی متهم است که «اسلامیست» است و مشهورترین نقدی که به او شده نقد لیبرال دموکراسی است. شریعتی می‌گفت دموکراسی با تحمیق و تطمیع مردم کاری می‌کند که آدمیان به دشمنان خودشان رأی بدهند. شریعتی جوان نظریه امت و امامت را به عنوان جایگزینی برای لیبرال دموکراسی مطرح کرد، اما وقتی سرنوشت دموکراسی‌های کشورهای جنوب را مشاهده کرد که در آن رهبران برخلاف این که قرار بود در دوره‌ای انتقالی کار کنند، مادام‌العمر شدند در نظریه‌اش تجدیدنظر کرد. شریعتی بالغ اولین کسی بود که به نقد خود پرداخت و در نتیجه نظریه دموکراسی متعهد نظر نهایی او نبود. ما شواهد این را می‌بینیم که چگونه لیبرال دموکراسی مردم را از طریق نظام انتخاباتی تحمیق می‌کنند. چه فاشیسم چه نازیسم و چه در دوره اخیر ترامپیسم.» دکتر مهدوی ادامه داد: «شریعتی مدافع توسعه سیاسی درون‌زاست و این توسعه با بومی‌گرایی ذات‌گرا و نوستالژیک متفاوت است. او در پی نوع دیگری از دموکراسی است، ولی این به معنای تعلق او به ارتجاع، اقتدارگرایی، دولت‌محوری و مارکسیسم نیست. امروز هم لیبرال دموکراسی منتقدانی مانند هابرماس و دیگران دارد.» امروز تا به نقد لیبرال دموکراسی می‌پردازیم، مدام می‌گویند بدیل لیبرال دموکراسی فاشیسم، بنیادگرایی و مارکسیسم است، اما لیبرال دموکراسی پایان تاریخ نیست. شریعتی این اعتمادبه‌نفس را به ما می‌دهد که برای دموکراسی اجتماعی درون‌زا بکوشیم. سوسیالیسم شریعتی شبیه سوسیال دموکراسی در اسکانداویناوی است؛ البته برای او آزادی بر عدالت، معنویت و عرفان برتری دارد؛ چون سه آرزوی شریعتی سوسیالیسم (عدالت)، اگزستانسیالیسم (انسانیت) و عشق است.

## منطق شریعتی؛ آزادی خواهی، دموکراسی و تکثر

فرید خاکی با مروری بر اندیشه چند فیلسوف در طول تاریخ، پس از توضیحاتی درباره انواع الگوهای دیالکتیکی در ادامه صحبت‌هایش با بیان این که الگوی دیالکتیکی هگلی را می‌توان در بازتفسیر شریعتی از الگوی زن مسلمان روشنفکر دید، گفت: «الگوی روشنفکر اسلام‌شناس شریعتی نیز از همین منطبق دیالکتیک هگلی پیروی می‌کند. بازتفسیری که شریعتی از مفهوم وحدت مسلمانان ارائه می‌دهد نیز از همین الگو تبعیت می‌کند.» این استاد دانشگاه در ادامه با اشاره به الگوی این ناهمانی نیچه‌ای، نگاه شریعتی به وصایت، امامت، ولایت، عصمت، اجتهاد و مواردی دیگر را آثاری از تبعیت از این الگو دانست و افزود: «برای مثال نگاه شریعتی به امامت نه به معنای اعتقاد به ۱۲ فرد معصوم مقدس ماورایی است، بلکه به معنای رهبری پاک انقلابی برای هدایت مردم است. الگوی دیگری که در این جا مورد توجه قرار می‌گیرد الگوی کی‌یر کگاردی است. این الگو در پیوند با الگوی نیچه‌ای به عنصر کنش و مبارزه

تبدیل می‌شود.» خاکی با طرح این سوال که این متد یا شیوه‌ها چگونه می‌توانند برای اندیشه نوشریعتی استفاده شود، اظهار کرد: «نوشریعتی در تقابل با منتقدان شریعتی، اغلب به وجوه متکثر اندیشه شریعتی ارجاع می‌دهد، اما این ارجاع معمولاً ارجاعی از سر توجیه تلقی و دیده می‌شود که برای ایجاد چارچوب اندیشه‌ای و بنیان‌هایی که می‌خواهد طرحی جدید برای آینده‌ای جدید بیندازد، کفایت نمی‌کند.» او تصریح کرد: «منطق شریعتی و چندگانگی‌های دیالکتیکی‌های او غنی‌تر از آن است که با توجیه‌گری بتوان به تولید اندیشه رسید. منطق این اندیشه به سمت آزادی خواهی، دموکراسی و چندصدایی است. اساساً پلی‌لکتیک، نقدی است برای عبور از دوگانگی‌هایی که در اندیشه هگل و مارکس بنا شد و یک قرن در آرزوی رسیدن به وضعیتی بهتر تلاش کرد. پلی‌لکتیک برای فرارفتن از این است. این ظرفیت در اندیشه شریعتی وجود دارد، به شرطی که به نحوی اندیشه‌شناسانده، بازتعبیر و به کارگیری شود.»